



شواهدی تازه از معماران و سنگتراشان پارسی در تخت جمشید

New Evidence of Persian Architects and Stonemasons in Persepolis

Shahrokh Razmjou^{1*}

¹ Assistant Professor, Department of Archaeology, University of Tehran, Tehran, Iran.

Corresponding author: srazmjou@ut.ac.ir

شاهرخ رزمجو*

^۱ استادیار گروه باستان‌شناسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

نویسنده مسئول: srazmjou@ut.ac.ir

چکیده

در میان نشانه‌هایی که از سنگتراشان در تخت جمشید برجای مانده، تک نشانه متفاوتی وجود دارد که به خط میخی پارسی باستان کنده شده است. این نشانه روی نقش یک درخت و در جایی بکار برده شده که سنگتراشان در اواخر دوره هخامنشی، در حال بازتراشی آن نقش بوده‌اند. با توقف ناگهانی کار، بازتراشی نقش، نیمه‌کاره مانده و نشانه در پایان کار پاک نشده است. جدا از بررسی کاربرد احتمالی، اهمیت این نشانه در اینست که برخلاف دیگر نشانه‌های سنگتراشان، دارای ارزش آوایی و قابل خواندن بوده است. از آنجا که این نشانه به خط پارسی باستان است، تنها برای افراد آشنا با این خط و زبان قابل درک بوده که می‌تواند نشان دهنده حضور کمتر شناخته‌شده طراحان و سنگتراشان پارسی در تخت جمشید باشد.

اطلاعات مقاله

تاریخ‌ها

دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۲۸

پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۱۷

واژگان کلیدی

تخت جمشید

سنگتراشان

نشانه سنگتراشی

هخامنشی

خط پارسی باستان

Abstract Among the marks left by stonemasons at Persepolis, a different sign in Old Persian cuneiform stands out. This sign was applied on a relief representing a tree, which stonemasons were re-carving in the late Achaemenid period. Due to a sudden interruption of the project, the re-carving of this relief was left unfinished, and the sign was not erased at the end of the work. Besides considerations of its possible function, it is possible to argue that the significance of this sign lies in the fact that, unlike other stonemasons' signs, it has syllabic value and was therefore readable. Because this sign belonged to Old Persian script, it would have been understandable only to those familiar with this script and language. This sign may indicate the lesser known presence of Persian designers and stoneworker artisans in Persepolis.

History

Received: Oct. 19, 2024

Accepted: Dec. 7, 2024

Keywords

Persepolis

Stonemasons

Stonemasons' marks

Achaemenid

Old Persian cuneiform

استناد: رزمجو، شاهرخ (۱۴۰۳). «شواهدی تازه از معماران و سنگتراشان پارسی در تخت جمشید». باستان‌شناسی، ۴ (۳): ۵۱-۳۷.

<https://doi.org/10.22034/4.3.3>

© ۱۴۰۳ (۲۰۲۴) نویسندگان مقاله، مجله باستان‌شناسی، مجله پژوهشکده باستان‌شناسی ایران.

پیشگفتار

روی آثار سنگی بجای مانده از دوره هخامنشی، نشانه‌هایی دیده می‌شود که آنها را به عنوان امضا یا نشانه سنگتراشان می‌شناسند. در گوشه و کنار تخت جمشید، شواهد بسیاری از نشانه‌های سنگتراشان و حجاران به چشم می‌خورد. نشانه‌های یاد شده، طرح‌های هندسی یا خطی ساده‌ای هستند که روی نقش برجسته‌ها، پایه ستون‌ها و قطعات سنگی تراش خورده، کنده شده‌اند (شکل ۱-۲).^۱ اما در کنار این نشانه‌های سنگتراشی، می‌توان به نشانه دیگری اشاره کرد که با نشانه‌های دیگر متفاوت است و تاکنون بدان پرداخته نشده است. این نشانه، به خط میخی است که به نظر می‌رسد امضای سنگتراش نبوده، بلکه برای سنگتراشان دارای مفهومی کاربردی بوده است.



شکل ۱. نشانه‌های سنگتراشان روی یک پایه ستون. تالار خزان، تخت جمشید (عکس از ش. رزمجو).

نشانه‌های سنگتراشی

یک نشانه سنگتراشی، تصویر یا نمادی تک‌نگاره است که به عنوان امضا یا شناسه هنرمند سنگتراش و یا نماد یک کارگاه سنگتراشی به کار برده می‌شد تا مشخص‌کننده کار آن سنگتراش یا کارگاه باشد و به کمک آن بتوان کنده‌کاری‌های هر گروه را از یکدیگر تشخیص داد. البته باید توجه داشت، این نشانه‌ها با نشانه‌های مربوط به معماری و مهندسی که برای تنظیم قطعات سنگی کاربرد داشتند، کاملاً متفاوت هستند.^۲ امضاها یا سنگتراشان، کاربرد مهندسی و یا مفهوم دینی و تزئینی نداشتند^۳ و همچنین دارای ارزش آوایی نبودند و خوانده نمی‌شدند، بلکه صرفاً نشانه یا نماد گروه‌های مختلفی بودند که سنگتراشان به آن تعلق داشتند یا در آن آموزش دیده بودند. به احتمال زیاد، هر کدام از این گروه‌ها یا کارگاه‌های سنگتراشی، نام و عنوانی برای خود داشته که با آن شناخته می‌شده است، اما این نام یا عنوان در نشانه سنگتراشی دیده نمی‌شود. شواهدی در دست است که نشان می‌دهد برخی از این گروه‌ها، ابزارهای کاری خاص خود را می‌ساختند و نشانه گروه خود را روی ابزارهایشان ثبت می‌کردند. در کاوش‌های دیرالبحری،^۴



شکل ۲. نشانه سنگتراش بر زمینه نقش برجسته. پلکان جنوبی کاخ مرکزی تخت جمشید، موزه ملی ایران (عکس از ش. رزمجو).

مربوط به دودمان یازدهم مصر، ابزار تراشی به دست آمده که نشانه گروه سنگتراش روی برخی از آنها دیده می‌شود.^۵ این نشانه‌ها در آثار هخامنشی، بیشتر نماد گروه‌های سنگتراشی بود که از افرادی با تخصص‌های گوناگون تشکیل می‌شد و هرکدام بخشی از کار تراش سنگ و یا کنده‌کاری نقش برجسته‌ها و تزئینات را بر عهده داشتند. مشخص است که این نشانه‌ها زمانی کاربرد پیدا می‌کردند که بیش

^۱ نگاه کنید به: رزمجو، ۱۳۹۵.

^۲ Dayr al-Bahri/Deir el-Bahari.

^۳ برای نمونه نگاه کنید به: کاوش‌های ۱۹۲۷-۱۹۲۶، آرامگاه MMA 101، پادشاهی متوهوتپ دوم (۲۰۰۰-۲۰۵۱ پیش از میلاد)، موزه هنر متروپولیتن، شماره شیء: 27.3.12.

^۱ برخی از این نشانه‌ها به شکل‌های ساده موجود در نشانه‌های خطی پروتو-ایلامی، همچنین نشانه‌های مربوط به هاراپا و تپه یحیی، و حتی الفبای فنیقی، آرامی و یونانی شباهت دارند. اما شباهت نشانه‌های سنگتراشی با این نشانه‌ها، به معنی ارتباط آنها با یکدیگر نیست.

^۲ این دسته از نشانه‌ها در مهندسی، ساخت و ساز و بویژه تنظیم قطعات سنگی با یکدیگر کاربرد داشتند. برای نشانه‌های تنظیم نگاه کنید به: Roaf, 1978; Razmjou, 2012: 490.

ظاهر به هم شباهت دارند، اما شواهدی برای پیوند آنها با یکدیگر وجود ندارد.

نشانه‌های سنگتراشی تخت جمشید و سنگتراشان

نشانه‌های سنگتراشی در تخت جمشید، پیشتر مورد بررسی و مطالعه قرار گرفته‌اند و نتایج برخی از آنها به چاپ رسیده است. اریک اشمیت^{۱۲} فهرستی از این نشانه‌ها را که در کاوش‌های خزانه تخت جمشید یافته بود، در کتاب خود منتشر کرد.^{۱۱} او با بررسی نشانه‌های کنده شده روی شال ستون‌های تالار خزانه تخت جمشید، به این نتیجه رسید که هر نشانه، امضای شخصی یک هنرمند سنگتراش است (اشمیت، ۱۳۴۲: ۱۷۷). اما بعدها کارل نیلاندر^{۱۳} خلاف این نظریه را به اثبات رساند (Nylander, 1974). مایکل روف^{۱۴} نیز، پژوهش‌های بسیار دقیق و مفصلی روی نشانه‌های سنگتراشان با تمرکز بر نقش برجسته‌های تخت جمشید انجام داده که بخشی از آن بصورت کتاب منتشر شده است.^{۱۴} پژوهش‌های روف، شناخت بیشتر و بهتری از سنگتراشان و هنرمندان هخامنشی و همچنین شیوه‌های هنری آنان، فراهم آورده است. با اینکه تاکنون تفسیرهای گوناگونی برای این نشانه‌ها و ارتباط آنها با ملیت سنگتراشان ارائه شده است، اما هنوز پرسش‌هایی در این زمینه مطرح است که نیاز به شواهد و پژوهش‌های بیشتری دارد.

از آنجا که این نشانه‌ها، پیشینه‌ای طولانی در مصر دارند و در گلنوشته‌های خزانه و باروی تخت جمشید بارها از سنگتراشان و هنرمندان مصری یاد شده است، ممکن است این احتمال داده شود که نشانه‌های بکار رفته در تخت جمشید، مربوط به سنگتراشان مصری است. البته این احتمال را نمی‌توان نادیده گرفت که شاید برخی از نشانه‌ها مربوط به گروه‌های مصری باشند، اما از آنجا که گروه‌های سنگتراش دیگری هم در تخت جمشید مشغول به کار بودند، نمی‌توان همه نشانه‌ها را تنها مربوط به مصریان دانست. شواهد نوشتاری بدست آمده از تخت جمشید، حضور سنگ‌برها و

از یک گروه سنگتراشی در جایی بکار می‌پرداختند و هر گروه برای مشخص کردن کارهای انجام شده‌اش، نماد و شناسه ویژه خود را بکار می‌برد. با این هدف، سنگتراشان وابسته به هر گروه، نشانه مخصوص به کارگاه خود را روی سنگ‌هایی که می‌تراشیدند، ثبت می‌کردند. با بررسی نقش‌ها و نشانه‌ها، می‌توان دریافت هر کدام از این کارگاه‌ها، سبک و شیوه هنری خاص خود را داشته و این نکته را می‌توان در تفاوت جزئیات کنده‌کاری‌ها و نقش برجسته‌ها بخوبی دید.^۶ همچنین، نشانه‌هایی که در معرض دید قرار داشتند، با ظرافت بیشتری تراشیده شده‌اند. همین نشان می‌دهد، سنگتراشان اجازه داشتند تا نشان گروه خود را در کنار نقش برجسته‌های سلطنتی هخامنشی به یادگار گذاشته و تا ابد جاودانه سازند.

سنگتراشان جهان باستان، نشانه‌های سنگتراشی را در بسیاری از آثاری که خلق می‌کردند، بکار می‌بردند. این نشانه‌ها را در آثار سنگی بسیاری از کشورها می‌توان یافت. به نظر می‌رسد، کهنترین نشانه‌های سنگتراشی مربوط به مصر باستان باشند. سنگتراشان، نشانه‌هایی در هرم جوسر^۷ (حدود ۲۶۷۰-۲۶۵۰ پیش از میلاد) مربوط به دودمان سوم و هرم خوفو^۸ (۲۵۶۶-۲۵۸۹ پیش از میلاد) مربوط به دودمان چهارم از خود باقی گذاشته‌اند. به نظر می‌رسد این نمادها از مصر، به فنیقیه، جزیره کرت، آسیای صغیر و سپس یونان و روم باستان، راه یافته باشند.^۹ نشانه‌های مشابهی هم در اروپای سده‌های میانه (قرون وسطی) کاربرد گسترده‌ای داشتند که بسیاری از شکل‌های آن برگرفته از الفبای لاتین بود. نشانه‌های سنگتراشی در ساخته‌های مربوط به دودمان مغولی هند نیز دیده می‌شود. حتی برخی سنگتراشان دوران معاصر، همچنان از نشانه‌های مشابهی استفاده می‌کنند. در ایران، نشانه‌های سنگتراشی در دوره‌های دیگر نیز بکار برده می‌شدند؛ برای نمونه، در دوره ساسانی (مانند کنگاور) و در دوره زندیه (مانند ارگ کریمخانی) نشانه‌های مشابهی روی سنگ‌ها دیده می‌شود. همه نشانه‌های سنگتراشان باستان، کمابیش ساده هستند و از نظر

¹² Carl Nylander.

¹³ Michael Roaf.

¹⁴ این کتاب در اصل، بخشی از پایان‌نامه دکترای مایکل روف است که به راهنمایی شادروان راجر موری به انجام رسیده بود. نگاه کنید به: Roaf, 1983; 1978.

^۶ برای نمونه نگاه کنید به ژف، ۱۳۷۳: ۵۲، ۶۲، ۶۷، ۸۸.

⁷ Djoser.

⁸ Khufu/Cheops.

^۹ برای نمونه نگاه کنید به: Hayter Lewis, 1890.

¹⁰ Erich F. Schmidt.

¹¹ Schmidt, 1953: 144-145, figs 71-72A, 161.

شاید مهارت و هنر این افراد در تراش پیکرها و نقش‌ها، آنان را در گروهی بالاتر از سنگ‌بُرها و در رتبه هنرمندان قرار می‌داده است. بنابراین، نشانه‌های سنگتراشی تخت جمشید، هم می‌توانند مربوط به گروه‌هایی از سرزمین‌های قلمرو هخامنشی باشند و هم مربوط به سنگتراشان پارسی که کارشان تراش نقش برجسته‌ها بوده است.

تک نشانه میخی

نشانه‌های بکار رفته توسط سنگتراشان در آثار هخامنشی همچون تخت جمشید و پاسارگاد، همگی طرح‌های خطی ساده هستند. اما در میان این نشانه‌های شناخته شده، نمونه‌ای متفاوت با دیگر نشانه‌های سنگتراشان هخامنشی دیده می‌شود و تا جایی که نگارنده اطلاع دارد، تاکنون معرفی و منتشر نشده است. حتی ارنست هرتسفلد^{۲۵} که پلکان شرقی را از زیر خاک بیرون آورد، با وجود توجه و سواس‌گونه‌اش به جزئیات نقش‌ها، در هیچ‌یک از کتاب‌ها و مقاله‌های منتشر شده خود، اشاره‌ای به آن نکرده و به نظر می‌رسد شاید به دلیل کوچک بودن نشانه، آن را ندیده است. این نشانه که در نیمه شمالی پلکان شرقی تالار ستوندار بزرگ، موسوم به آپادانا کنده شده، نشانه‌ای به خط میخی است. این نشانه میخی، روی درخت کاج دوازدهم از سمت راست نمای پلکان تراشیده شده است (شکل ۳). نقش درخت کاج روی دو تخته سنگ کنار هم تراشیده شده و نشانه مورد نظر بر بالای درخت، روی سنگ سمت چپ (بلوک جنوبی) نقش بسته است (شکل ۴). شاخه‌های بالایی درخت، جایی که این نشانه روی آن کنده شده، بیشتر با قلم و تیشه، تراشیده و برداشته شده‌اند. به سخن دیگر، نشانه را روی نقش شاخ و برگ پاک شده درخت کاج کنده‌اند (شکل ۵-۶).

سنگتراشانی از سرزمین‌های قلمرو شاهنشاهی هخامنشی را در ساخت و سازهای تخت جمشید تایید می‌کند که در میان آنها نام مصریان^{۱۵}، کاریه‌ای‌ها^{۱۶}، لوکیایی‌ها^{۱۷}، نَرزِشی‌ها^{۱۸} (در سرزمین پارس) و بابلی‌ها^{۱۹} به چشم می‌خورد. اما شواهدی هم وجود دارد که نشان می‌دهد، برخی از این نشانه‌ها نه تنها در یک دوره مشخص، بلکه در دورانی حدود یکصد و نود سال، کمابیش بطور پیوسته در ساخت و سازهای تخت جمشید بکار رفته‌اند. این نکته، می‌تواند نشان دهنده وجود کارگاه‌های بومی پارسی و غیر خارجی در پارس دوره هخامنشی باشد که آنان نیز به احتمال زیاد از نشانه‌های خود استفاده می‌کردند. در این میان، حضور هنرمندان نَرزِشی یا اهالی نَرزِش^{۲۱} دارای اهمیت است، چرا که نشان دهنده پیشینه مردمان سرزمین پارس در سنگتراشی است. براساس گلنوشته‌های تخت جمشید، نَرزِش شهری در سرزمین پارس و جایگاه برخی از آرامگاه‌های سلطنتی بود که گمان می‌رود با منطقه نیریزی امروزی قابل انطباق باشد.^{۲۲} بنابراین، نه تنها از دیگر سرزمین‌های شاهنشاهی هخامنشی، بلکه سنگتراشانی از سرزمین پارس نیز در تخت جمشید مشغول به کار بوده‌اند. در گلنوشته‌های ایلامی تخت جمشید، از افرادی با تخصص‌های گوناگون در زمینه کار با سنگ نام برده شده، مانند: *ḪAR-tukkip*، *ḪAR-huttip* و *ḪAR-mazzip*، که برای آنها، سنگتراش پیکرساز، سنگ‌بُر و سنگتراش پیشنهاد شده است.^{۲۳} از نَرزِشی‌ها با عنوان *ḪAR-tukkip* به معنی "سنگتراش" یا "سنگتراش پیکرساز" یاد شده است (Hallock, 1969: 509). با توجه به مرتبط بودن متن با خزانه (*kapnuški*) و میزان دستمزد، این افراد به احتمال زیاد دارای رتبه بالاتری بوده‌اند و با تراش نقش برجسته، پیکره‌های سنگی و یا حتی ساختارهای سنگی، همچون اجزای ستون‌ها سر و کار داشته‌اند.^{۲۴} بنابراین، نمی‌توان آنها را به سادگی سنگ‌بُر یا کوه‌بُر به شمار آورد (Henkelman, 2017: 281/7f; زهبری، ۱۳۹۸: ۲۴۴-۲۴۵).

²¹ Narezzaš.

²² Cameron, 1948: 166; Hallock, 1969: 737; Henkelman, 2003a: 113; 2008: 116, 491, fn. 1136.

²³ نگاه کنید به: Roaf, 1980: 70; Henkelman, 2017: 277-278, 281; 2018: 238. همچنین: زهبری، ۱۳۹۸: ۲۳۷-۲۴۷.

²⁴ این افراد ۳۱ تن هستند، شامل سه پسر و سه زن که در پنج رتبه کاری گوناگون، جیره دریافت کرده‌اند. این متن می‌تواند نمونه‌ای کوچک از یک گروه یا کارگاه سنگتراشی باشد که در تخت جمشید کار می‌کردند.

²⁵ Ernst Herzfeld.

¹⁵ NN 0480, NN 1922.

¹⁶ PT 37. See Hallock, 1960: 98; PT 1963: 2. See Cameron and Gershevitch, 1965: 170-171.

¹⁷ PF 1049. See Hallock, 1969: 304.

¹⁸ PF 1852. See Hallock, 1969: 509.

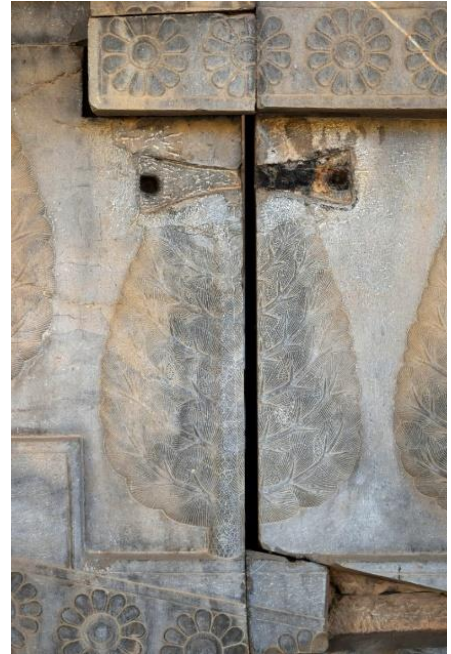
¹⁹ شواهد بیشتری از سنگتراشان بابلی در متن‌های منتشر نشده تخت جمشید در دست است. برای یک نمونه منتشر شده نگاه کنید به:

PT 1963: 20. See Cameron and Gershevitch, 1965: 182.

²⁰ *Ibid.*; همچنین نگاه کنید به: زهبری، ۱۳۹۸: ۶۵-۶۷، ۱۷۸-۱۷۹.



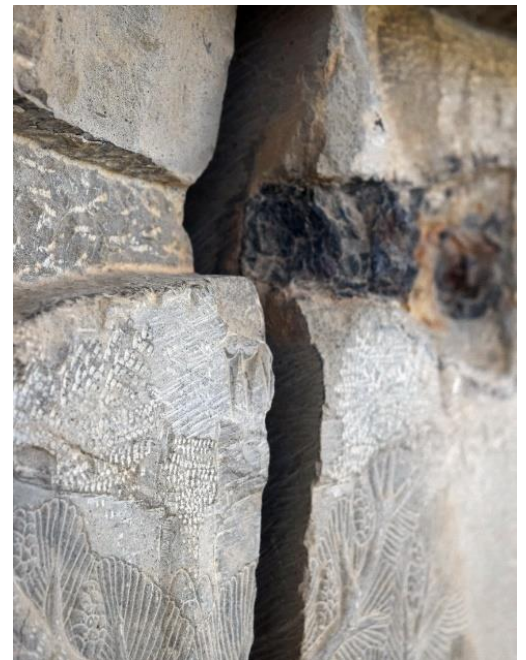
شکل ۴. جای نشانه میخی روی درخت کاج. پلکان شرقی تالار ستوندار بزرگ، تخت جمشید (عکس از ش. رزمجو).



شکل ۳. نقش برجسته درخت کاج دوازدهم. پلکان شرقی تالار ستوندار بزرگ، تخت جمشید (عکس از ز. زهیری).



شکل ۶. جزئیات نشانه میخی پارسی باستان. پلکان شرقی تالار ستوندار بزرگ، تخت جمشید (عکس از ش. رزمجو).



شکل ۵. تراش‌های پیرامون نشانه میخی و بست دم - چلچله‌ای بالای آن. پلکان شرقی تالار ستوندار بزرگ، تخت جمشید (عکس از ز. زهیری).



شکل ۷. نشانه‌های تمرینی بدون معنی به خط میخی. اقامتگاه پادگان، تخت جمشید (اشمیت، ۱۳۴۲: ص. ۲۰۰، شکل ۸۷ الف).



شکل ۸. نشانه‌های تمرینی بدون معنی به خط میخی. اقامتگاه پادگان، تخت جمشید. (اشمیت، ۱۳۴۲: ص. ۲۰۰، شکل ۸۷ الف).

دیگر نشانه‌های خطی شناخته شده در تخت جمشید و دیگر بناهای هخامنشی، دارای ارزش آوایی بوده و شاید به همین دلیل، از نظر مفهومی نیز کاربردی متفاوت با دیگر نشانه‌های سنگتراشان داشته است. همچنین، به دلیل دقت بالا و جایی که تراشیده شده، نمی‌تواند یک نشانه تمرینی باشد. برخلاف نشانه‌های معمول سنگتراشی، این نشانه روی لبه سنگ، پس‌زمینه، کناره و یا گوشه نقش برجسته کنده نشده، بلکه مستقیماً روی بخش پاک شده نقش درخت کاج تراشیده شده است؛ پس به احتمال بسیار، نشانه می‌باید به همان بخش پاک شده از نقش برجسته مربوط باشد. از سوی دیگر، این نشانه سردستی و بی دقت کنده نشده، بلکه مانند سنگ‌نوشته‌های سلطنتی به صورت کامل و دقیق، اما در اندازه‌ای بسیار کوچک تراشیده شده است. دلیل این دقت بالا مشخص نیست، چرا که وجود این نشانه روی بخش در حال تراش، موقتی

این شکل، با ۲۳ میلیمتر بلندی و ۱۹ میلیمتر پهنا، اندازه کوچکی دارد و روی سطحی کنده شده که به زحمت قابل تشخیص است. شاید به همین دلیل و اندازه کوچکش، براحتی دیده نشده و نه تنها از چشم هرتسفلد، بلکه از چشم پژوهشگران دیگر نیز دور مانده است. این نشانه، یکی از شکل‌های موجود در خط میخی پارسی باستان است که دارای ارزش آوایی است. از اینرو، نمونه منحصر بفردی به شمار می‌رود، چرا که تاکنون نمونه مشابه دیگری از این دست، در تخت جمشید یا جای دیگر در معماری هخامنشی دیده نشده است. البته روی کف سنگی صخره در بخشی از باروی تخت جمشید موسوم به اقامتگاه پادگان (حیاط شماره ۲۱)، نشانه‌های کوچکی به خط میخی پارسی باستان یافت شده است که برخی قابل خوانده شدن هستند، اما این نشانه‌ها دارای معنی نبوده و اشمیت، آنها را به عنوان نشانه‌های تمرینی شناسایی کرده است (اشمیت، ۱۳۴۲: ۲۰۵، ۲۰۰، تصویر ۸۷). این شکل‌ها برخلاف نشانه پلکان شرقی، بدون دقت و نظم و ترتیب تراشیده شده‌اند که می‌تواند گفته اشمیت، مبنی بر تمرینی بودن آنها را تایید کند (شکل ۸-۷). اما کیفیت بالای نشانه میخی در پلکان شرقی، نشان‌دهنده مهارت هنرمند است که نیازی به تمرین نداشته است، آنهم در نقش برجسته‌ای که هیچ نوشته‌ای به خط میخی نداشته است. اما تک بودن و کوچکی نشانه پارسی باستان و جایی که کنده شده، به روشنی نشان می‌دهد، با یک نشانه تمرینی روبرو نیستیم.

این نشانه پارسی باستان، شامل سه میخ ایستاده و یک میخ خوابیده است که به صورت افقی بالای سه میخ ایستاده قرار دارد (آآ). با اینکه میخ افقی بالا شکسته شده و آسیب دیده است، اما به اندازه‌ای از آن باقی مانده تا بتوان به وجود آن پی برد. بنابراین، می‌توان با اطمینان، این شکل میخی را به عنوان حرف آ/آ (ā/a) در خط پارسی باستان شناسایی کرد (Razmjou, forthcoming). با اینکه دو میخ ایستاده اول از سمت چپ کامل هستند، اما نشانه آخر در سمت راست کامل نشده و سنگتراش تنها خطوط دور آن را تراشیده، ولی به هر دلیلی، تراش گودی درون میخ را به پایان نرسانده است. تراش میخ چهارم، شاید تنها چند دقیقه با کامل شدن فاصله داشته است. همین نکته نشان می‌دهد کار تراش این نشانه در روند کار، بطور ناگهانی متوقف و رها شده است.

کاربرد

با اینکه این نشانه، توسط یک سنگتراش کنده شده، اما برخلاف

زیر بست دم چلچله‌ای تراشیده شده، اما به نظر نمی‌رسد ارتباطی با آن داشته باشد، چرا که بست دم‌چلچله‌ای با پر کردن فلز درون آن کامل شده بود، اما تراش نشانه میخی هنوز در دست انجام بود. همین نشان می‌دهد، تراش نشانه میخی، پس از ایجاد بست دم‌چلچله‌ای انجام شده است و باید به تراش نقش ارتباط داشته باشد، نه به ساخت بست فلزی.

حفره بست دم‌چلچله‌ای، با قلمی زمختتر تراشیده شده و اثر همین قلم، روی سطح صیقلی شده زمین، در گوشه سمت راست بالای نقش برجسته نیز دیده می‌شود. این نکته نشان می‌دهد، تراش بست و گود کردن زمین، همزمان روی یک نقش کامل و صیقلی شده، انجام گرفته است. در واقع سنگتراش، بست فلزی را روی یک نقش برجسته کامل تراشیده که باعث آسیب دیدن نقش کاج و زمینه نقش شده است. سپس سنگتراش، بخش آسیب‌دیده درخت را با قلم و تیشه پاک کرده تا بتواند آن نقش را با کمک یک قطعه ترمیمی یا تراش عمیقتر سطح سنگ، بازسازی کند.

با توجه به شواهد یاد شده، می‌توان گفت به احتمال زیاد، وجود نشانه پارسی باستان روی بخش پاک شده، کاربردی مرتبط با بازسازی نقش کاج داشته است. یکی از معماهای این دو بلوک سنگی نیز همین نکته است که چگونه می‌خواستند بخش تراشیده‌شده بالای درخت را بازسازی کنند. هنرمندان هخامنشی، چهار روش متفاوت برای بازسازی نقش کاج داشتند:

۱) در روش احتمالی نخست، کل قطعه سنگ مورد نظر را برداشته و کل بلوک آسیب دیده را با قطعه‌ای دیگر از نو تراشیده و جایگزین می‌کردند که البته جایگزینی کل بلوک سنگی، کار دشواری بود. اما در این روش، مشخص نیست چرا باید نشانه‌ای با این دقت و ظرافت و همراه با ارزش آوایی روی سنگی تراشیده شود که قرار بوده آن را برداشته و دور بیندازند؟ و اینکه، چرا این نشانه باید روی نقش شاخ و برگ درخت کاج کنده شود، در حالی که روی سطح زمینه، بهتر دیده می‌شد. حتی یک نشانه خطی یا یک علامت ساده با تیشه و یا حتی نشانه‌ای با رنگ یا مرکب کافی بود تا آن سنگ را خارج از رده به شمار آورده و سنگتراش را بیهوده به زحمت نیاندازند. از سوی دیگر، اندازه نشانه بسیار کوچک است و براحتی دیده نمی‌شود، بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که شاید نشانه‌ای با این اندازه، تنها

بوده و آن را در روند کار، پاک می‌کردند. اما دقت بالا، می‌تواند نشانگر اهمیت سنگتراشان به کار باشد، چرا که حتی نشانه‌های موقت را هم به شکل رسمی و کامل می‌تراشیدند. می‌دانیم بیشتر نشانه‌های موقت دیگر هم که در ساخت و سازه‌های تخت جمشید بکار رفته‌اند، با دقت بالا و وسواس کامل تراشیده شده‌اند.^{۲۶} حتی در بسیاری از نشانه‌هایی که در اتصال میان سنگ‌ها و یا زیر کار قرار گرفته و هرگز دیده نمی‌شدند، دقت و ظرافت بالایی بکار رفته است. برای درک بهتر از کاربرد این نشانه، نخست باید دریابیم سنگتراشان در آن نقطه، مشغول انجام چه کاری بوده‌اند. این نشانه، روی نقش پاک شده درخت کاج تراشیده شده است که شاخ و برگ آن را با قلم دنداندار برداشته‌اند، اما برای جایی که خود این نشانه کنده شده، از ابزاری نوک‌تیز استفاده کرده‌اند. درست یک سانتیمتر بالاتر از نشانه پارسی باستان، یک بست فلزی دم‌چلچله‌ای دیده می‌شود که از آن برای اتصال دو بلوک سنگی به یکدیگر استفاده شده است (نگاه کنید به شکل ۴). این بست فلزی، امروزه شکسته و از هم جدا شده و تنها بخشی از فلز بکاررفته در نیمه سمت راست آن باقی مانده است. به نظر می‌رسد این بست فلزی، نه در زمان ساخت پلکان، بلکه بعدها زده شده، چرا که روی نقش کامل شده درخت کاج کنده شده و به شاخ و برگ بالای درخت، آسیب رسانده است. در پشت سنگ هم بست دیگری زده‌اند که باعث آسیب‌دیدگی نقش یک نگهبان پارسی شده است (شکل ۹). به نظر می‌رسد، دلیل استفاده از بست‌های فلزی روی این دو قطعه، جدا شدن سنگ‌ها از یکدیگر بوده است. همچنین یک شکستگی و شکاف عمودی روی بلوک شمالی ایجاد شده که آن را به دو نیم کرده (شکل ۱۰) و همین باعث شده تا مرمتگران و سنگتراشان ناچار شوند، تکه جدا شده را با بست دم‌چلچله‌ای دیگری از پشت به نیمه بلوک شمالی متصل کرده و در جای خود محکم کنند. این کار باعث آسیب رسیدن به نقش یک نگهبان دیگر در سمت دیگر پلکان شده است. در واقع، قطعه سنگ جدا شده را با این کار مرمت کرده‌اند و آن را از دو طرف با دو بست به بلوک جنوبی و با یک بست به بلوک شمالی وصل کرده‌اند. به همین دلیل، چاره‌ای نداشته‌اند جز اینکه بست‌های دم‌چلچله‌ای را روی نقش درخت کاج و نقش نگهبانان پارسی ایجاد کنند. با وجود اینکه نشانه میخی در یک سانتیمتری

^{۲۶} برای نمونه نگاه کنید به نشانه‌های معماری در: Razmjou, 2012: 490, fig. 5.

گرچه این رنگدانه‌ها به احتمال زیاد، می‌تواند مربوط به رنگ‌آمیزی اصلی نقش باشد که در لابلای بخش‌های تراش خورده شاخ و برگ درخت، برجای مانده‌اند. رنگ آبی فیروزه‌ای، روی درختان نقاشی شده بر دیوارهای کاخ شائور در شوش نیز دیده شده است، اما برای نقش برجسته‌ها، بعید به نظر می‌رسد که توانسته باشند با کمک رنگ، نیمی از نقش بدون حجم کاج را بطور کامل و تنها با کمک نقاشی، از دید پنهان کنند. روشن است که چنین شیوه‌ای به دلیل نداشتن حجم، در کنار دیگر ردیف‌های نقش برجسته‌ها، براحتی به چشم می‌آید و هماهنگی و توازن نقش‌های پلکان را بر هم می‌زد. با اینکه به نظر می‌رسد، جای خالی برخی از نقش‌های کوچک، مانند گل‌های نوار حاشیه با نقاشی پر شده بودند، اما پاک کردن نقش برجسته‌ای بزرگتر و پرکردن جای خالی آن بطور دائم با نقاشی، گزینه‌ای غیرمعمول و شیوه‌ای دور از ذهن به نظر می‌رسد.

در گزینه چهارم، با تراشیدن و گود کردن زمینه نقش، می‌توانستند نقش کاج را بار دیگر از دل سنگ بیرون آورند. از آنجا که بخش عمده این آسیب‌دیدگی به دلیل بست دم‌چلچله‌ای به وجود آمده بود، طبیعتاً بخشی از بازسازی نقش درخت کاج نیز می‌باید روی خود بست ایجاد می‌شد. در این شیوه، رویه بست دم‌چلچله‌ای را نیز به شکل همان بخش از درخت کاج، بصورت نقش برجسته شکل می‌دادند (مانند بست بکار رفته روی بدن دو نگهبان پارسی در پلکان جنوبی کاخ مرکزی، شکل ۱۱). پس از پایان کار و رنگ‌آمیزی، نقش و بست، هر دو به صورت هم‌رنگ و یک‌دست دیده می‌شدند. شواهد باقیمانده نیز نشان می‌دهد، سنگتراشان قصد داشته‌اند تا سطح زمینه نقش برجسته را به همین شیوه گودتر کنند تا حجم لازم برای بازسازی درخت کاج فراهم گردد. ضخامت نقش در بالای نقش درخت‌های کاج، تنها چند میلیمتر تا حدود یک سانتیمتر است که با تراشیدن و گود کردن سطح زمینه به اندازه مورد نظر، می‌توانستند نقش کاج را بار دیگر از درون سنگ بیرون بکشند. تراشیدن زمینه برای به دست آوردن حجم لازم برای نقش برجسته و یا همسطح‌سازی دو قطعه سنگ در سنگتراشی هخامنشی رایج بود. برای نمونه، می‌توان به نقش نگهبانان پلکان شمالی کاخ مرکزی اشاره کرد. پیش از آن نیز نمونه‌های متعددی در نقش برجسته‌های آشوری به همین شکل بازسازی شده‌اند که با گود کردن سطح نقش برجسته، نقش تازه و حتی متفاوتی از درون سنگ بیرون آورده‌اند (شکل ۱۲).^{۲۷}

برای سنگتراش و کسی ایجاد شده بود که به جزئیات و ریزه‌کاری‌ها توجه داشته است. این بلوک سنگی در مجموع، در شرایط خوبی بوده و می‌توانستند آن را با کمی بازسازی و اصلاح حفظ کنند. آسیب وارد شده به سنگ به آن اندازه نبوده که از کل سنگ و نقش برجسته‌های نفیس روی آن صرفنظر کنند و زحمت جابجایی سنگ‌های چند تنی و تراش دوباره نقش برجسته‌ها را به خود بدهند، بلکه همان سنگ با تعمیری جزئی، قابل نگهداری بود. می‌توان دید که همین قصد را هم داشته‌اند و مشغول تعمیر شکاف‌ها و اتصال سنگ با کمک بست‌های فلزی دم‌چلچله‌ای بوده‌اند. بنابراین، روشن است که قصد جایگزینی سنگ را نداشته‌اند.

دومین گزینه، برداشتن بخش آسیب‌دیده و پر کردن آن با یک تکه جایگزین یا یک قطعه وصالی شده بود. برای این کار، نخست می‌باید حفره‌ای در بخش آسیب‌دیده سنگ تراشیده می‌شد تا سنگ تازه را درون آن حفره جاسازی کنند. آنگاه، روی قطعه تازه را به شکل همان بخش آسیب‌دیده، کنده‌کاری می‌کردند. روی همان بلوک سنگی، ردیف‌هایی از گل‌های رزت در بالا و پایین، با همین شیوه مرمت و جایگزین شده‌اند (نگاه کنید به شکل ۳). اما، جای دادن یک قطعه سنگی جایگزین، درست در کنار یک بست دم‌چلچله‌ای می‌توانست باعث شکننده شدن اتصال شود، چرا که از استحکام لازم برخوردار نبود و تاکنون چنین شیوه‌ای، یعنی استفاده از یک قطعه وصالی شده در کنار بست دم‌چلچله‌ای، هیچ‌کجا در سنگتراشی هخامنشی دیده نشده است. از سوی دیگر، این کار نیازمند تراش حفره‌ای عمیق روی بخش آسیب‌دیده بود، در حالیکه نقش کاج، تنها با تراشی سطحی و ظریف برداشته شده است و اثری از تراش حفره و یا قطعه‌برداری روی سنگ دیده نمی‌شود. بنابراین، قصدی برای وصالی یک قطعه جایگزین هم وجود نداشته است.

در گزینه سوم، سنگتراشان کل سطح سنگ را پاک‌تراش کرده و نقش کاج را با کمک نقاشی و رنگ‌آمیزی، تصویر می‌کردند. اگر قصد داشتند تا رویه سنگ را صیقل دهند، می‌توان حدس زد که شاید بالای درخت را هموار می‌کردند تا بتوانند بخش آسیب‌دیده نقش را با کمک نقاشی و رنگ‌آمیزی ترسیم کنند. گرچه، دشوار است تصور کنیم، بخشی از یک درخت کاج به شکل نقش برجسته ساخته شده و بخش دیگر آن مسطح و رنگ‌آمیزی شده باشد، اما نگارنده، آثاری از رنگدانه‌های آبی فیروزه‌ای را روی بخش پاک شده شناسایی کرده است که شاید مربوط به یک بازپیرایی موقت باشد.

^{۲۷} برای نمونه، نگاه کنید به: Reade, 2000; Razmjou, 2018: 351.



شکل ۹. بست‌های دم - چلچله‌ای روی نقش برجسته نگهبانان پارسی. پلکان شرقی تالار ستوندار بزرگ، تخت جمشید (عکس از ز. زهبری).



شکل ۱۰. شکستگی سنگ نمای پلکان و بخش‌های تعمیر شده. پلکان شرقی تالار ستوندار بزرگ، تخت جمشید (عکس از ز. زهبری).



شکل ۱۱. ایجاد نقش برجسته روی بست دم - چلچله‌ای. پلکان جنوبی کاخ مرکزی، تخت جمشید (عکس از ه. کریم مسیحی).



شکل ۱۲. بازتراشی نقش
برجسته آشوری روی نقش
پیشین در صحنه دستگیری
هومبان - هالتاش سوم، کاخ
جنوب غربی نینوا، موزه بریتانیا
(عکس از ش. رزمجو).

توضیح این است که هر دو به نوعی با مرمت سنگ و نقش برجسته مربوط بوده‌اند. پشت هر دو بلوک سنگی که نقش این درخت روی آنها کنده شده است، شواهد بیشتری از فصد سنگتراش برای مرمت سنگ‌ها می‌توان یافت. از آنجا که شکاف روی بلوک شمالی، از هر دو طرف سنگ دیده می‌شود، سنگتراشان ناچار شده‌اند تا این شکاف را هم از پشت سنگ و سمت پلکان با بست دم - چلچله‌ای بهم متصل کنند. استفاده از دو بست دم - چلچله‌ای روی این بلوک سنگی، کاری ناگزیر بوده و سنگتراشان به دلیل کمبود فضای کافی روی سنگ، چاره‌ای نداشتند جز اینکه دو بست را در سمت پلکان روی نقش برجسته نگهبانان نیزه‌دار ایجاد کنند (نگاه کنید به شکل ۹). این نکته نشان می‌دهد که شکاف و شکستگی سنگ در همان دوره هخامنشی ایجاد شده است و سنگتراشان تلاش کرده‌اند تا آن را در جای خود محکم کرده و بلوک سنگی و نقش‌های روی آن را نجات دهند.

ممکن است این احتمال مطرح شود که شاید تعمیر این بلوک‌ها در زمان جابجایی و جایگزینی "نقش بارعام" پلکان انجام گرفته باشد، چرا که واضحترین تعمیر و بازسازی انجام‌شده در این پلکان مربوط به بیرون کشیدن "نقش بارعام"، انتقال آن به ساختمان خزانه و جایگزینی آن با نقش برجسته‌های نگهبانان پارسی و مادی بوده است. اما این بلوک سنگی با نشانه میخی و دیگر بلوک‌های نزدیک آن که نشانه‌های تعمیر روی آنها دیده می‌شود، جایی دورتر از "نقش

تفسیر

با اینکه شواهد موجود، گویای ارتباط نشانه میخی با نقش برجسته هستند، اما بدرستی مشخص نیست این نشانه پارسی باستان که روی بخش پاک شده درخت کاج نقش بسته، چه معنایی داشته است. روشن است که قرار نبوده این نشانه، روی نقشی ناتمام باقی بماند؛ با بازسازی و ترمیم نقش کاج، این نشانه نیز سرانجام تراشیده و پاک می‌شد. پرسش اینجاست که این نشانه، چه معنا و مفهومی برای سنگتراشان داشته است؟ از چندین احتمال گوناگون، یک احتمال اصلی را می‌توان بیش از موارد دیگر در نظر گرفت.

به نظر می‌رسد، می‌خواسته‌اند آن بخش از سنگ را با تراش دوباره و عمیقتر سنگ، بازسازی کنند. در واقع، نشانه میخی درست در جایی قرار دارد که نقش درخت را پیش از آن با تیشه پاک کرده بودند. بنابراین، تراش دوباره سطح سنگ، می‌تواند احتمال دقیقتری باشد. از سوی دیگر، نشانه میخی روی زمینه کنده نشده است. می‌دانیم که برای بازتراشی نقش کاج، در حال تراش و گود کردن زمینه نقش بوده‌اند. پس اگر روی زمینه تراشیده می‌شد، بیدرنگ محو می‌گردید. شاید به همین دلیل، نشانه را روی خود نقش کاج تراشیده‌اند که تا مرحله پایانی کار باقی می‌ماند و همزمان با تراش جزئیات مربوط به شاخ و برگ‌های درخت، تراشیده و پاک می‌شد. در هر صورت، با در نظر گرفتن یک بست فلزی روی بخش پاک شده نقش و نشانه میخی که روی نقش کنده شده، منطقی‌ترین

نظر به شمار آید. این احتمال را می‌توان برای واژه‌های دیگری نیز در نظر گرفت، اما به دلیل محدودیت واژگان بکار رفته در سنگ‌نوشته‌های سلطنتی، از واژه‌های احتمالی دیگر آگاه نیستیم. در واقع، این نشانه می‌توانست دستور تراش نقش درخت یا راهنمایی برای برداشتن سطح و یا بازتراشی نقش برای سنگتراش باشد که در دست انجام بود.

اما نکته مهم دیگر اینست که چون این نشانه، نه مصریست، نه ایونی، نه بابلی، و نه مربوط به هیچیک از مردمان غیرپارسی که احتمالاً در فعالیت‌های ساخت و ساز تخت جمشید فعالیت داشته‌اند، می‌توان آن را نشانگر حضور مهندسان، معماران و یا سنگتراشان پارسی در ساخت و سازه‌های تخت جمشید دانست. این نشانه به خط و زبان پارسیان بود و تنها آنان می‌توانستند یک نشانه پارسی باستان را خوانده و مفهوم آن را درک کنند، درحالیکه این نشانه برای ملیت‌های دیگر مفهومی نداشت. البته، باید به این نکته توجه داشت که همه هنرمندان و سنگتراشان قادر به خواندن نشانه‌های خط میخی نبودند (Razmjou, forthcoming). اما این نشانه برای فرد یا افراد بیسواد نوشته نشده است، بلکه به نظر می‌رسد این نشانه به دستور یک مهندس یا معمار، برای سنگتراشانی نوشته شده که می‌توانستند آن نشانه را به پارسی باستان خوانده و مفهوم آن را دریابند، در غیر اینصورت، استفاده از یک نشانه خطی، کاملاً بی‌معنی و غیرضروری بود. این نکته که نشانه پارسی باستان برای افرادی از ملیت‌های دیگر نوشته شده باشد، چندان منطقی به نظر نمی‌رسد، زیرا آنها از نشانه‌های دیگری استفاده می‌کردند که خود با آنها آشنایی داشتند. از سوی دیگر، آشنایی با یک خط، بدون آشنایی با زبان مرتبط با آن، بی‌معنیست. بنابراین، می‌توان دریافت که به احتمال بسیار، نشانه از سوی یک مهندس یا ناظر فنی پارسی تعیین گردیده است. هنرمند سنگتراش نیز می‌باید با این نشانه آشنایی داشته که توانسته معنی و مفهوم آن را درک کرده و اجرا کند. بنابراین، به نظر می‌رسد در هر دو سوی این پروژه بازسازی، افراد آشنا با خط پارسی باستان حضور داشته‌اند، یعنی مهندس ناظر/کارفرما در یک سو و سنگتراشان به عنوان مجری طرح در سوی دیگر که به احتمال زیاد پارسی بوده‌اند و با خط و زبان پارسی باستان آشنایی داشته‌اند.

بارعام" و میانه پلکان قرار دارند؛ در نتیجه، امکان آسیب دیدن این سنگ در هنگام بیرون کشیدن "نقش بارعام" از درون پلکان وجود نداشته است. از سوی دیگر، بست‌ها روی شکستگی‌هایی ایجاد شده‌اند که زمانی نقش برجسته‌هایی کامل بودند. این موارد نشان می‌دهد، آسیب وارد شده به بلوک‌های سنگی، دلیل دیگری داشته که شاید دلیل آن زمین‌لرزه‌ای بوده است که باعث گسستن برخی بست‌ها و ایجاد شکاف در بخش‌هایی از نمای پلکان شده است.

با اینکه نشانه میخی و بست دم-چلچله‌ای می‌توانند نشان‌دهنده ترمیم سنگ و بازتراشی نقش باشند، اما پرسش اصلی همچنان باقیست: اگر قرار بوده نقش برجسته مرمت و بازتراشی شود، چرا باید از یک نشانه دارای ارزش آوایی استفاده می‌کردند؟ پاسخ دقیقی برای این پرسش وجود ندارد. با اینحال، می‌توان دید که این نشانه را برای منظوری مشخص، با دقت و ظرافت تمام روی سنگ تراشیده‌اند و قرار نبوده به صورت دائم روی نقش باقی بماند.

اما جالبترین نکته اینست که از یک نشانه پارسی باستان استفاده شده است. این نشانه، یک معانگار و یا امضای معمول یک سنگتراش نیست، بلکه عملاً یک نشانه با ارزش آوایی در یک زبان مشخص است. این امر می‌تواند نشانگر این واقعیت باشد که احتمالاً از یک نشانه میخی استفاده شده تا خواننده شود. شاید استفاده از یک تک حرف، می‌توانسته کارکردی مانند یک حرف مخفف از یک واژه پارسی باستان باشد. این احتمال را نیز می‌توان در نظر گرفت که شاید کارکردی مانند ترتیب الفبایی داشته است. احتمال دوم را نمی‌توان زیاد جدی گرفت، چرا که شواهدی از کاربرد نشانه‌ها به عنوان ترتیب الفبایی برای نشان دادن مراحل کار سنگتراشی در دست نیست و از وجود چنین ترتیبی برای شکل‌های میخی نیز آگاهی نداریم. برای نشان دادن ترتیب، می‌توانستند از نشانه‌های ساده‌شماری و یا عدد استفاده کنند که تاکنون چنین شیوه‌ای هم در آن دوره شناسایی نشده است. اما اگر این نشانه، به عنوان مخففی برای یک واژه بکار رفته باشد، می‌توان حدس زد شاید برای واژه‌ای بکار برده شده که با حرف "آ/ا" (ā/a) آغاز می‌شده است. تعیین اینکه این حرف می‌توانسته مخفف چه واژه‌ای باشد، امکان‌پذیر نیست و برای این کار به شواهد بیشتری نیاز است. اما برای نمونه، این حرف می‌توانسته مخففی برای واژه‌ای مانند آکرته (akarta) به معنای "ساخته نشده"، "تعمیر نشده"، "انجام نشده" و یا حتی "اتمام"^{۲۸} باشد که می‌تواند گزینه پیشنهادی مناسبی برای واژه مورد

²⁸ Kent, 1953 : 165.

تاریخگذاری

گلنوشته‌های تخت جمشید، به ملیت بسیاری از کارگران، هنرمندان و صنعتگران اشاره نشده و به نظری‌رسد، بیشتر این افراد کسانی بوده‌اند که نیازی به ذکر ملیتشان وجود نداشته است. در یک مورد استثنایی، سنگتراشان اهل نَرَش پارس را به سادگی با عنوان "نَرَشی" نام برده‌اند، اما به ملیت آنها اشاره نکرده‌اند؛ شاید به این دلیل که کاتب، نیازی به این کار نمی‌دیده است. از آنجا که در برخی پرداخت‌ها، ملیت افراد و گروه‌های غیر پارسی نوشته شده است، می‌توان احتمال داد، بسیاری از کسانی که در گلنوشته‌ها به ملیتشان اشاره نشده، همان خودی‌هایی بوده‌اند که نیازی به معرفی بر اساس ملیت نداشته‌اند. تنها در پروژه ارگ تخت جمشید، به هزاران سنگتراش، کارگر، هنرمند و پیشه‌ور، نیاز بوده و گردآوردن این جمعیت انبوه از سرزمین‌های دیگر و نادیده گرفتن کارگران و هنرمندان بومی پارسی، نمی‌تواند منطقی باشد. در گلنوشته‌های تخت جمشید، تعداد افرادی که به ملیتشان اشاره نشده، بسیار بیشتر از افراد غیرپارسی شاغل در آنجاست. روشن است که بخش بزرگی از افراد متخصص و نیروی کار را باید از شهرهای منطقه تامین کرده باشند که گلنوشته‌های تخت جمشید این موضوع را تایید می‌کنند. برای نمونه، بخشی از کارگران شاغل در تخت جمشید، شامل صدها کارگر، از شهری نزدیک، با نام پارسی اووَدیجیه^{۳۱} (به ایلامی مَیژیش)،^{۳۲} به تخت جمشید می‌آمدند که طبیعتاً اشاره‌ای به ملیتشان نشده است. تنها در یک متن (PF 960) شمار کارگران ۷۰۲ تن است که جیره‌های خود را در متزیش دریافت کرده‌اند.^{۳۳} اتفاقاً همین نکته، می‌تواند بدین معنی باشد که پارسیان در سرزمین خود، بویژه در ساخت و سازهای بزرگی چون تخت جمشید، نقش پررنگتری از هنرمندان خارجی داشته‌اند. کاملاً بعید است که هیچ هنرمند، پیشه‌ور یا کارگر آزادی در منطقه پارس به کار فراخوانده نشده باشد. رویه مرسوم در دستگاه اداری هخامنشی، تقسیم‌بندی گروه‌ها بر اساس ملیت آنها بوده و طبیعتاً گروه‌های گمنامی که به ملیتشان اشاره نشده، به احتمال بسیار، باید همان سازندگانی باشند که در گلنوشته‌ها از آنها یاد نشده، یعنی پارسیان، و شاید مادی‌ها و ایلامی‌ها. اکنون، وجود همین تک نشانه پارسی باستان، حضور سازندگان و هنرمندان پارسی را در ساخت و سازها، بیش از پیش تقویت می‌کند.

ساخت تالار ستوندار بزرگ در زمان داریوش بزرگ آغاز شد و در زمان خشایارشا تکمیل گردید. سنگنوشته‌های سه زبانه در ضلع شمالی و شرقی تالار ستوندار بزرگ، نشان می‌دهند که پلکان‌ها و نقش برجسته‌های این بنا در زمان خشایارشا ساخته شده‌اند. اما در اواخر دوره هخامنشی نیز، تغییرات و بازسازی‌هایی در پلکان‌های تالار ستوندار بزرگ و نقش برجسته‌های آن صورت گرفته است. برخی از این بازسازی‌ها تا مرحله تکمیل جلو رفته و بخش‌هایی نیز ناتمام باقی مانده است. با بررسی بخش‌های ناتمام و شیوه بکار رفته در نقش برجسته‌ها، می‌توان تاریخ بازسازی‌ها را به زمان اردشیر سوم تا داریوش سوم نسبت داد. آن بخش‌هایی که ناگهان نیمه کاره رها شده‌اند و برخی تنها اندکی با پایان کار فاصله داشته‌اند، می‌توانند نشان دهنده سر رسیدن مقدونی‌ها و رها شدن ناگهانی ساخت و سازها در تخت جمشید باشند. نقش کاج و نشانه میخی مورد نظر نیز در روند کار بازتراشی، هر دو نیمه‌کاره رها شده‌اند. توقف ناگهانی کار بگونه‌ای بوده که حتی سنگتراش فرصت نکرده، آخرین میخ نشانه پارسی باستان را کامل کند. با توجه به این موارد و شواهد دیگر، می‌توان تاریخ نشانه میخی و بازتراشی نقش کاج را به احتمال زیاد، آخرین سال حکومت هخامنشیان (۳۳۱-۳۳۰ پیش از میلاد) و کمی پیش از نابودی تخت جمشید به دست مقدونی‌ها تخمین زد.

هنرمندان پارسی

همواره از نقش هنرمندان و سازندگان سرزمین‌های دیگر در ساخت و سازهای هخامنشی، بویژه در تخت جمشید صحبت می‌شود، اما نقش طراحان، مهندسان و سازندگان پارسی اغلب نادیده گرفته شده و یا کمتر بدان پرداخته می‌شود. دلیل اصلی این امر اینست که در گلنوشته‌های تخت جمشید اشاره چندانی به پارسی‌ها دیده نمی‌شود. همین موضوع، باعث این برداشت نادرست شده که پارسی‌ها و حتی مادی‌ها یا ایلامی‌ها، نقشی در ساخت و سازها نداشته‌اند و همه کارها بر عهده مردمان سرزمین‌های دیگر بوده است. این می‌تواند یک دلیل مشخص اداری داشته باشد که کارفرمایان و هنرمندان پارسی، خودی بودند و در گلنوشته‌های اداری، لزومی به معرفی خودی‌ها احساس نمی‌شده است.^{۳۹} در

^{۳۱} Matezziš. *Ibid*: 728.

^{۳۲} Hallock, 1969: 30, 277.

^{۳۹} ر.ک. Henkelman 2003b: 188.

^{۳۰} Uvādaīçaya. Hallock, 1969: 45, 72.

نتیجه‌گیری

تک‌نشانه‌ای به خط میخی پارسی باستان روی یک نقش ناتمام، نمونه منحصراً بفردیست که پرسش‌های تازه‌ای را درباره کاربرد آن و هویت هنرمندان سازنده، پیش می‌کشد. با اینکه نمی‌توان احتمال‌های دیگر را برای کاربرد آن نادیده گرفت، اما به سختی می‌توان این نشانه را به موضوع دیگری بجز سنگتراشی مرتبط دانست. همچنین می‌توان دریافت که در سنگتراشی و معماری هخامنشی، از نشانه‌های خطی با ارزش آوایی نیز در کنار نشانه‌های اختصاری معمول استفاده می‌شده است.

بکارگیری یک نشانه پارسی باستان، در واقع می‌تواند نشانگر آشنایی طراحان، مهندسان و سازندگان با خط و زبان پارسی باستان باشد که برای کارگران سنگتراش نیز قابل درک بوده است. باور این مسئله که طراحان و هنرمندان خارجی و غیرپارسی، در کار خود از خط پارسی باستان استفاده کرده‌اند، دشوار است. اگر سازندگان از ملیت دیگری بودند، منطقی بود که از نشانه‌های رایج خود استفاده کنند. نشانه‌های پارسی باستان تنها توسط کسانی بکار برده می‌شد که هم با این خط و هم با زبان آن آشنایی داشتند. همانگونه که پیشتر نیز اشاره شد، آموختن یک خط بدون داشتن درکی از زبان آن، کاملاً بی‌فایده است. همین نکته، می‌تواند احتمال پارسی بودن سازندگان و دست‌اندرکاران ساخت و ساز در تخت جمشید را تقویت کند.

یک نشانه پارسی باستان با ارزش آوایی، روی بخش ناتمام یک نقش برجسته و ارتباط آن با تراش نقش، می‌تواند یافته مهمی به شمار آید. خوشبختانه، این نشانه مربوط به مرحله‌ای از کار است که کارسنگتراش ناتمام رها شده و او فرصت تکمیل کار و پاک کردن نشانه را نیافته است. از سوی دیگر، این واقعیت که این نشانه به پارسی باستان نوشته شده، نه خط‌های رایج دیگر همچون مصری، بابلی، ایلامی یا یونانی، به احتمال زیاد، گواهی بر حضور مهندسان سازندگان یا سنگتراشانی با ملیت پارسی است. همین نشانه کوچک، مدرک و سرنخی مهم از حلقه گمشده هنرمندان پارسی به شمار می‌رود که می‌تواند حضور پارسیان و نقش آنها را در ساخت و سازهای تخت جمشید پررنگ‌تر سازد.

سپاسگزاری

نگارنده از آقایان سیروس زارع، مرمتگر بازنشسته دفتر فنی تخت جمشید و هربرت کریم مسیحی و همچنین خانم دکتر زهره زهبری برای کمک‌های ارزشمندشان بسیار سپاسگزار است.

کتاب‌نامه

اشمیت، اریک فریدریش، ۱۳۴۲. تخت جمشید: بناها، نقش‌ها، نبشته‌ها، ترجمه عبدالله فریار، تهران: انتشارات فرانکلین.
 رزمجو، شاهرخ، ۱۳۹۴. «معمای سنگ میانی در کاخ مرکزی تخت جمشید»، مجله مطالعات باستانشناسی، ۷ (۲): ۶۹-۸۳.
 ژف، مایکل، ۱۳۷۳. نقش برجسته‌ها و حجاران تخت جمشید، ترجمه هوشنگ غیائی نژاد، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور.
 زهبری، زهره، ۱۳۹۸، بررسی تخصص هنرمندان غیرپارسی در هنر هخامنشی بر اساس مدارک باستانشناسی و نوشتاری، رساله دکتری در رشته باستانشناسی، دانشگاه تهران (منتشر نشده).

Cameron, G. G., 1948. *Persepolis Treasury Tablets*, Chicago: University of Chicago Press.

Cameron, G. G., and I. Gershevitch, 1965. "New Tablets from the Persepolis Treasury", *Journal of Near Eastern Studies*, 24 (3): 167-192.

Hallock, R. T., 1960. "A New Look at the Persepolis Treasury Tablets", *Journal of Near Eastern Studies*, 19 (2): 90-100.

Hallock, R. T., 1969. *Persepolis Fortification Tablets*, Chicago: University of Chicago Press.

Hayter Lewis, T., 1890. "Masonry and Masons Marks", *Ars Quatuor Coronatorum*, 3: 65-76.

Henkelman, W. F. M., 2003a. "Dit paleis dat ik in Susa bouwde", bouwinscriptie(s) van koning Dareios I (DSf, DSz, DSaa), in R. J. Demaree and K. R. Veenhof (eds.), *Zij schreven Geschiedenis: Historische documenten uit het oude Nabije Oosten (2500-100 v.Chr.)* (MEOL 33), Leiden-Leuven: Peeters, pp. 373-386.

- Henkelman, W. F. M., 2003b. "Persians, Medes and Elamites: Acculturation in the Neo-Elamite Period", in: G. Lanfranchi, et al. (eds.), *Continuity of Empire (؟): Assyria, Media, Persia* (History of the Ancient Near East / Monographs series 5), Padova: S.a.r.g.o.n. Editrice e Libreria, pp. 181-231, pls. 9-15.
- Henkelman, W. F. M., 2008. *The Other Gods Who Are, Studies in Elamite- Iranian Acculturation Based on the Persepolis Fortification Texts*, Leiden: Nederlands Instituut voor het Nabije Oosten.
- Henkelman, W. F. M., 2017. "Egyptians in Persepolis Archive", in M. Wasmuth (ed.) in Collaboration with W.F.M. Henkelman, *Ägypto-persische Herrscher und Herrschaftspräsentation in der Achämenidenzeit*, Stuttgart: Franz Steiner Verlag, pp. 273-363.
- Henkelman, W. F. M., 2018. "Bactrians in Persepolis - Persians in Bactria", in J. Lhuillier and N. Borofka (eds.), *A Millennium of History: The Iron Age in Southern Central Asia (2nd and 1st Millennia BC)*, *Archäologie in Iran und Turan 17*, Berlin: Dietrich Reimer Verlag, pp. 223-255.
- Kent, R. G., 1953. *Old Persian Grammar, Texts, Lexicon*, New Haven: American Oriental Society.
- Nylander, C., 1974. "Masons' Marks in Persepolis", in F. Bagherzadeh (ed.), *A Process Report, Proceedings of the Second Annual Symposium on Archaeological Research in Iran*, (29th Oct. - 1st Nov. 1973), Tehran: Iranian Centre for Archaeological Research, pp. 216-222.
- Razmjou, Sh., 2012. "Left Unfinished: The 'Unfinished Gate' of Persepolis as Key Evidence for Architectural and Construction Procedure at Persepolis", in H. Baker, K. Kaniuth and A. Otto (eds.), *Stories of Long Ago, Festschrift für Michael D. Roaf, Alter Orient und Altes Testament 397*, Münster: Ugarit-Verlag, pp. 481-495.
- Razmjou, Sh., 2018. "Propaganda and Symbolism: Representations of the Elamites at the Time of Ashurbanipal", in J. Alvarez-Mon, G. P. Basello and Y. Wicks (eds.), *The Elamite World*, London: Routledge, pp. 340-360.
- Razmjou, Sh., *forthcoming*. "Some Observations on the Final Reconstruction of the Great Columned Hall at Persepolis", in A. Nagel, J. Thomalsky and Z. Zehbari (eds.), *Proceedings of the Symposium "Working on Stones in the Achaemenid Empire: Methods, Theories and Techniques"*, *Journal Archäologische Mitteilungen aus Iran und Turan (AMIT)*, 52.
- Reade, J., 2000. "Restructuring the Assyrian Sculptures", in R. Dittman, B. Hrouda, U. Löw, P. Mathiae, R. Mayer-Opificius and S. Thürwachter (eds.), *Variatio Delectat: Iran und der Westen, Gedenkschrift für Peter Calmeyer*, Münster: Ugarit-Verlag, pp. 607-625.
- Roaf, M., 1978. "Persepolitan Metrology", *Iran*, 16: 67-78.
- Roaf, M., 1980. "Studies Texts about the Sculptures and Sculptors at Persepolis", *Iran*, 18: 65-74.
- Roaf, M., 1983. "Sculptures and Sculptors at Persepolis", *Iran*, 21: 1-164.
- Schmidt, E. F., 1953. *Persepolis I: Structures, Reliefs, Inscriptions*, Chicago: University of Chicago Press.